



ISSN: 2617-6548

URL: [www.ijirss.com](http://www.ijirss.com)



## A Brief Look at the Flow of Mystical thoughts in Turkish Literature and Mention of the Famous Sufis of this Literature

Sima Farda

<sup>1</sup>Department of Uzbek language and literature, Faculty of Education, Jawzjan University, Jawzjan, Aafghanistan

(Email: [simafarda.2010@gmail.com](mailto:simafarda.2010@gmail.com))

### Abstract


To date, the contribution of the Turkish Sufis in the expansion of civilization, wisdom and Sufism are so great and effective in the Islamic world. In this area, many leaders in the golden banners of history have come up with a suitable place for themselves. It should be noted that the evaluation and study of the concepts such as Sufi and Sufism is one of the topics where all their profound and profound learning is essential for any literary worker, and they must investigate it, as it is one of their fundamental duties. The prominent poets of the Uzbek literature such as Khawajah Ahmad Yusawi, Baba Rahim Moshreb, Ibrahim Adham, Yusuf Amdani and others, have left valuable, influential and attractive works in the history of literature of this language, they also uncovered the imperfections of feudalism, the actions of religious hypocrites and unpleasant characteristics of vile leaders. They had a graceful role in deepening of world literature from the viewpoint of language formation and enriching. They have also played a significant role in the use of literary language, instead of colloquial language beside in the improvement of expression technique in this literature. Besides, they had a graceful role in expansion of Uzbek classical literature. The purpose of this article is to motivate learners of Uzbek language and literature in relation with the identification of mystical literature and poets, as well as their role in developing their thoughts and ideas in the right direction. The significance of this paper is to strengthen the worldly and eternal thoughts of peoples and the development of love, affection, intimacy, brotherhood and humanity that lies within their nature and character.

**Keywords:** Religion, Islam, Sufism, Sufi, doctrine, Sheikh, Helal.

**DOI:** 10.53894/ijirss.v2i2.15

**Funding:** This study received no specific financial support.

**History:** Received: 7 April 2019/Revised: 24 April 2019/Accepted: 13 May 2019/Published: 20 May 2019

**Licensed:** This work is licensed under a [Creative Commons Attribution 4.0 License](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/) 

**Competing Interests:** The author declares that there are no conflicts of interests regarding the publication of this paper.

**Transparency:** The author confirms that the manuscript is an honest, accurate, and transparent account of the study was reported; that no vital features of the study have been omitted; and that any discrepancies from the study as planned have been explained.

**Ethical:** This study follows all ethical practices during writing.

## نگاهی مختصر به جریان اندیشه های تصوفی در ادبیات تورکی و ذکر مختصری از صوفیان مشهور این ادبیات

سیما فردا

دیارتمنت زبان و ادبیات اوزبیک، دانشکده تعلیم و تربیه، دانشگاه جوزجان، جوزجان، افغانستان

### خلاصه

به گواهی تاریخ، سهم صوفیان تورک، در گسترش مدنیت، معرفت و تصوف در عالم اسلام خیلی بزرگ و موثر است. درین عرصه پیشوایان متعددی طریقت در اوراق زرین تاریخ، مقام مناسبی برای خود کماهی کرده اند. گفتنی است که بررسی مفاهیمی چون صوفی و تصوف، از مباحثی اند که آموختن همه جانبه و عمیق آنها برای هر ادب شناس امری ضروری می باشد و باید پیرامون آن تحقیق نماید، به گونه ای که این امر مهم یکی از وظایف اساسی آنان به شمار می رود. شاعران متصوف ادبیات اوزبیک از قبیل خواجه احمد یسوی، بابا رحیم مشرب، ابراهیم ادهم، یوسف عمدانی و تعداد دیگری، به صفت مؤلفان آثار ارزشمند، موثر و پرجاذبه، در پهنه تاریخ ادبیات دیرین سال این زبان، به جا گذاشته و بدهنجاری های شرایط فیودالی، اعمال پیشوایان ریاکار دینی و خصوصیات ناپسند دین همتان را افشا نمودند. آنان، نقش برانزده بی در تمیق ادبیات دنیایی از نگاه مضمون و غنی سازی از نگاه شکل؛ ادبیات ما را به بلندای بلند برداشتند و در به کارگیری زبان ادبی به جای زبان محاوره، پرجلوه و رنگارنگ شدن آن؛ همچنان در تکامل بخشیدن فن بیان در این ادبیات، نقش جدی و مؤثری گرفتند، و سهم خویش را در بهینه سازی ادبیات اوزبیک، به بهترین و صمیمانه ترین شکل آن پرداختند. از طرف دیگر این شاعران- شاعران صوفی و صوفیان شاعر- در به پختگی رسانیدن، روح مبارزه جویی و گسترش ادبیات کلاسیک اوزبیک، نقش برانزده بی داشته اند. هدف از نگارش این مقاله، ایجاد انگیزه در محصلان زبان و ادبیات اوزبیک در پیوند به شناختن جریان ادبیات عرفانی و شاعران متصوف، نقش آنان در ارتقای ادبیات ما، سوق دادن افکار و اندیشه های آنان در مسیری درست می باشد.

اهمیت این مقاله علمی، در قوت بخشیدن به پندارهای دنیوی و اخروی مردمان و گسترش محبت، صفا، صمیمیت، برادری و انسان پروری که در نهاد آنان نهفته است.

**کلمات کلیدی:** دین، اسلام، تصوف، صوفی، طریقت، عرفان، شیخ، حلال

### 1. مقدمه

نقش و سهم برانزده تورکان- به سبب در اختیار داشتن قلمرو وسیعی از جهان در زمانه های مختلف- در گسترش و ترقی مدنیت ها، ساحات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، تعلیمی و ادبی بخصوص ادبیات عرفانی- به همگان معلوم است. روشنفکران و تحصیل کردگان اوزبیک، در تمام ساحات ذکر شده؛ برا زندگی هایی از خود نشان داده؛ به ویژه در پهنه ادب عرفانی، سیمای اثرگذاری که آفریده های شان در شمار شاهکارهای این ادبیات به شمار می روند؛ قد برافراخته؛ ادبیات ما را از هر جهت، با تلاش های شبانروزی شان، به استواری و پختگی قابل وصفی رسانیده اند؛ به طور مثال، کتابهایی چون «دیوان حکمت» از خواجه احمد یسوی؛ و «آخر زمان» و نیز داستان «بی بی مریم»، از سلیمان باقرغانی؛ دستاورد های خوب در پهنه ادبیات عرفانی تورکی- اوزبیک اند. این کتابها، از یک سو، کارنامه های شاعران متصوف در ادبیات اوزبیک را به نمایش می گذارند؛ از طرف دیگر، از ارشادات دین مقدس اسلام، ما را با خبر می سازند.

در عرصه ادبیات عرفانی- صوفیانی چون عبدالخالق غجدوانی، سلیمان باقرغانی، خواجه احمد یسوی، خواجه بهاء الدین نقشبند، خواجه احرار ولی، بابا رحیم مشرب، صوفی الله یار، خواجه نظر هویدا از شخصیت های قابل افتخار اند؛ چونکه آثار آنان، تلقین کننده برای، خوبی کردن؛ ترک دنیا گفتن؛ متقی بودن؛ مرگ را فراموش نکردن؛ آمادگی داشتن برای نجات از عذاب قیامت؛ همچنان تلقین حس های دلپسندی چون محبت، صمیمیت و برادری می باشند. در بُعد دیگر، آثار این شاعران متصوف، از نگاه شکل و محتوا سرشار از موضوعات حیاتی و اشکال دلنشین و غیر قابل تکرار اند [1]. این مقاله، به روش کتابخانه بی آماده شده است. برای اینکه در حد پختگی و قوام علمی برسد؛ از منابع دست اول و معتبر علمی استفاده شده؛ برگرفته شده ها از آن منابع، در کمال امانداری، حفظ گردیده اند.

### 2. ریشه کلمه صوفی

در مورد ریشه کلمه صوفی و اینکه از کدام زبان می باشد؛ در میان زبان شناسان و متصوفان چند نظر اساسی وجود دارد. گروهی می گویند که این کلمه، از واژه صفا مشتق شده است. این لفظ، پاکیزه، نورانی، میرا از غل و غش، معنی میدهد [2].

عده بی دیگر را این پندار است که ریشه این کلمه، شهرت خود را از گروهی که در زمان پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و السلام در صفا می نشستند و مشغول ذکر و طاعت بودند؛ گرفته است. جمعی دیگر به این عقیده اند که این کلمه ریشه یونانی دارد و از صوفیا (سوفیا) مشتق شده است. سوفیا به معنای دانش، معرفت و هم به معنای دوستدار دانش می آید [3]. شماری از پژوهندگان به این اندیشه اند که لغت صوفی، با کلمه صوف هم ریشه است و صوف در زبان عربی به معنای جامه پشمین، جامه زبر و زمخت است. از اینکه صوفیان به جای لباسهای نخی و ابریشمی از لباسهای زمخت پشمی به منظور تنبیه نفس اماره، استفاده می کردند؛ به همین نام مشهور شدند.

کلمه تصوف به صفت یک لغت، از باب تفاعل عربی است که به معنای پشمینه پوش شدن، به عرفان پرداختن، پشمینه پوشی، درویشی، صوفیگری، قلندری، حکمت و عرفان آمده است. تصوف به صفت یک اصطلاح فکری-عرفانی، عبارت است از: روش معرفت نفس، تزکیه نفس، مبارزه با نفس اماره و بالاخره رسیدن به معرفتی که سبب شناخت دقیق کائنات و خداوند متعال شده؛ انسان را به منبع اصلی آن که عبارت از مبدأ کل یا عقل کل می رساند؛ می باشد. در تصوف، انسان با تربیه نفس خود و حاکمیت به آن، به سرزمین خوبی ها قدم می گذارد و از بدیها و بدهنجاریها دور می شود و از عنصر شریر بودن، به عنصر مفید بودن تبدیل می شود تا جایی می رسد که خودش منبع خیر می شود. درین مرحله است که قلب انسان سرشار از نور شده؛ و خویش را به خداوند نزدیک حس می کند. به بیان دیگر، تصوف، درک معرفت حقیقی و تجلی نور ذوق الهی در قلب انسان است [4]. عبدالاحد عشرتی در کتاب خود به نام «تصوف یا وادی گمگشتگان» تصوف را چنین تعریف کرده است: «علمی که ضامن بیان ادب باشد؛ آن را تصوف می نامند [5].»

تصوف روشی ست که شیوه ادب بندگی انسان را در برابر الله متعال و تبارک تعالی بیان می کند. تصوف اسلامی از منابع دین مقدس اسلام سرچشمه گرفته است؛ چونکه، شاخ و برگ آن، بر ریشه های منابع اسلامی استوار است و از آن ریشه ها، جوانه زده؛ به بالندگی رسیده است [6]. در هم آمیزی تصوف با عقاید دینی آهسته- آهسته، سبب ضعیف شدن تعصب می شود و در پندار و رفتار و کردار انسانها، عطف و مهربانی را جاگزین می نماید. سبب آن می شود که در خانقاه، زن و مرد، مساویانه در کنار هم عبادت و مراسم طریقتی را به جا آورند [7].

با این یاد کرد کوتاه از منوی هفتاد من تصوف و عرفان، می پردازیم به شرح حال چند عارفی که در رشد تصوف و اثرگذاری آن در حیات آدمی نقشی مؤثر داشته اند.

### 3. ابراهیم ادهم

حضرت نوایی در کتاب نسایم المحبة خود در باره ابراهیم ادهم چنین می نویسد: از طبقه بزرگ است. کنیه اش ابو اسحاق و نامش ابراهیم بن سلیمان بن منصور البلیخی. در جوانی توفیق توبه را دریافت. روزی به شکار می رفت. هاتقی ندا کرد که ای ابراهیم تو برای این کار آفریده نشده ای. از این صدا، آگاهی در دلش پیدا شد. ترک ملک کرده؛ روش درویشان و طریقت این طایفه را اختیار نمود. به مکه رفت. در آنجا، محضر سفیان ثوری و فضیل بن عیاض و ابن یوسف را دریافت. در شام برای دریافت روزی حلال، مزارع مردمان را محافظت می نمود. در باره او گفته می شود که صاحب کرامات و مقامات بزرگ شد. وفاتش در سال 162 یا 163 هجری قمری واقع شد. گویند که کسی با او همسفر شد. این همسفری طولانی شد. در زمان جدایی، آن مرد عذر آورد که اگر از من بی ادبایی سرزده باشد؛ امید بخشیده شدن را دارم. جواب داد: من دوست تو بودم این دوستی عیبیت را در نظر من پنهان کرد. به نیکی یا بدی اعمالت نیاندیشیدم.

بیت:

و یفج من سواک الفعل عندی و تغله و یحسن منک ذاکاً

آن کار را اگر دیگران بکنند؛ به نظرم قبیح می آید؛ اما از اینکه آن کار را تو انجام می دهی، در نظرم ملیح می آید. ابراهیم ادهم، علی بیگار، حذیفه مرعشی و سلیم خراس، دوستان یک دیگر بودند. با هم قرار گذاشتند که چیزی نمیخورند؛ مگر اینکه حالتی به آنان ثابت شود. از یافتن لقمه بی شبهه عاجز شدند. از همین سبب مقدار خوراک آنان، کمتر و کمتر شد. گفتند آن مقدار بخوریم که از خوردنش ناگزیریم. حالات و کرامات ابراهیم ادهم خیلی زیاد است. هر قدر نوشته آید؛ امکان دارد. اما در این مختصر، این مقدار بسنده است» [6].

### 4. خواجه یوسف همدانی

کیش ابو یعقوب است. «امام، عالم ربانی عارف صاحب الاحوال و الموت الجزیله و الکرامات و المقامات الجلیله». در سالهای 458 یا 459 هجری قمری برای تحصیل به بغداد رفت [8]. در مجلس شیخ ابواسحاق شیرازی، ملازمت کرد. کارش رونق بیشتری گرفت. در علم فقه و علوم نظری، بر اقران پیشی گرفت. شیخ ابواسحاق- با اینکه یوسف همدانی از نگاه سنی کوچک بود- به اندازه بزرگان اعزازش می کرد [5]. در بغداد، اصفهان و سمرقند، در محضر محدثین، حدیث استماع کرد. بعد همه را ترک کرده و راه ریاضت و مجاهدت را پیش گرفت. مشهور چنان است که انتصابش در تصوف به شیخ علی فارمدی بوده است و نیز شیخ عبدالله جوینی. با شیخ حسن سیمنانی ملاقات داشته است. مردم مرو، به خاطر استفاضه از او، تقاضا کردند که در آن شهر مقام کند. چندی در آنجا زیست. بعد به هرات آمد. چند مدتی هم درین شهر بود. دوباره قصد مرو کرد. در راه رسیدن به مرو، در سال 535 هجری قمری وفات نمود. مزارش در مرو مشهور است. شیخ محی الدین عربی قدس الله سره، در بعضی از مصنفات خود گفته است که شیخ اوحید الدین حامد کرمانی، در شهر قونیه در منزل من بود. گفت که در دیار ما شیخی بود به نام خواجه یوسف همدانی که 60 سال بر سجاده شیخی و ارشاد نشسته بود. روزی در زاویه خود نشسته بود که هوس گشت و گذار در دلش خطور کرد. طریقتش این بود که غیر از روز جمعه، در دیگر روزها، از خانه بر نمی آمد. ندانست که کدام سو رو نهد. بر اسبی نشست و جلوش را رها کرد تا هر طرفی که خداوند منان اراده کرده است؛ برود. از شهر برآمد در بادیه داخل شد. اسب همچنان میرفت تا به مسجدی ویرانه رسید و ایستاده شد. شیخ از اسب فرود آمد و در آن مسجد داخل شد. دید که جوانی سر در مراقبه نهاده است. بعد از مدتی آن جوان سرش را برداشت. جوانی پر صلابت بود. او گفت: ای یوسف، مسأله مشکلی برایم پیش آمده است. مسأله مشکل را باز گفت. یوسف آن مسأله مشکل جوان را حل کرد و گفت: ای فرزند هر گاهی به مسأله مشکلی بر میخوری؛ در شهر بیا و از من بپرس؛ مرا رنج به آمدن در اینجا مکن.

شیخ روایت کرده است که: آن جوان به سویم دید و گفت: هر گاهی که مسأله مشکلی داشته باشم؛ برای حل آن، هر سنگ برای من یک یوسف است. شیخ ابن عربی گفته است که من از این حکایت دانستم که مرید با توجه صادقانه اش، مرادش را به سوی خود کشیده می تواند [5]. حالات غریب و مقامات عجیب شیخ افزون تر از آن است که به رشته تحریر درآید. در بین اصحاب خلیفه چار کس بودند: خواجه عبدالله برکی، خواجه حسن انداکی، خواجه احمد یسوی و خواجه عبدالخالق عجدوانی قدس الله تعالی ارواحهم. و بعد از خواجه یوسف از این چار تن هر یکی در مقام دعوت و ارشاد بوده اند و مریدان در خدمت آنان با ادب، ملازم. چون خواجه احمد یسوی به طرف تورکستان عزیمت نمود؛ تمامی اصحاب و اهل ارادت را به متابعت از خواجه عبدالخالق عجدوانی فراخواند. در رسایل بعضی از مشایخ متأخر این خاندان چنین بوده است [5].

### 5. خواجه عبدالخالق عجدوانی

خواجه عجدوانی در طریقت نقشبندیه، اساس گذار سلاله خواجه گان شمرده می شود. تعلیمات او- راه و روش و سلوک او- در تصوف، اهمیت بزرگی دارد. عجدوانی کی بود؟ در طریقت خواجه گان چه نقشی داشت؟ اهمیت میراث تعلیمی او در زمان کنونی در کدام بُعد است؟ عبدالخالق عجدوانی در سال 1103 میلادی در شهر عجدوان بخارا متولد شد و در سال 1179 در همان شهر وفات کرد. او به صفت چهارمین خلیفه یوسف همدانی، سرحلقه طبقه خواجهگان شمرده می شود. پدر شیخ، عبدالمجید نام داشت و یکی از شخصیت های مشهور بوده، از اولاد امام مالک بنیان گذار مذهب مالکی بود. در شهر روم شرقی- قسمتهایی از تورکیه امروزی- زندگانی داشت و به علوم ظاهری و باطنی آراسته بود. بر اساس معلومات بعضی از منابع، مادر شیخ تورک نسب بوده، از فرزندان خانواده عثمانی بود. آنان بنابر تقاضای زمان، یکجا با اعضای خانواده خود به بخارا آمده؛ در عجدوان اقامت کردند. فرزندشان- عبدالخالق- در شهر بخارا تحصیل نموده؛ با کسب تعلیمات مربوط به تصوف از استادان این سلسله، به سوی کمال و ترقی حرکت کردن گرفت [7]. زمانی که خواجه یوسف همدانی در بخارا آمد؛ عجدوانی با او واخورد، روش های سلوک را وسیعتر و دقیقتر می آموزد. درست در همین زمان خواجه احمد یسوی- بنیان گذار طریقت یسویه- هم با خواجه یوسف همدانی ملاقات می کند. یسوی درین زمان مصروف گسترش تعلیمات یسویه بود. بعد ها، این هر دو متصوف، بنیان گذار دو طریقه تصوفی شده؛ یکی طریقت یسوی را اساس گذاشت و دیگری هم طریقه خواجهگان را بنیان گذاری کرد [7].

### 6. خواجه احمد یسوی

خواجه احمد یسوی اساس گذار طریقت یسویه یا چهریه و یکی از برآزندگان تصوف و ادبیات تصوفی است. زندگانی و شخصیت احمد یسوی، با افسانه ها و روایت ها در آمیخته است. در باره او سخنان بیان شده است. افسانه ها و روایت های ضد و نقیض در باره او پیدا شده اند. در باره این شیخی که در آسیای میانه، قزاقستان، تاتارستان، تورکیه و دیگر مملکت ها شهرت فراوان دارد؛ چیزی گفتن و یافتن حقایق تاریخی خیلی دشوار است [9]. قل خواجه احمد بن ابراهیم بن محمد افتخاری بن اسحاق، در ناحیه تورکستان در قبیله سیرم به دنیا آمد. نام مادرش، قره ساج بوده است. قل خواجه احمد یسوی «اولیا آته»ی قبایل مختلف تورک است. اجداد یسوی، همگان مرتبت شیخی داشته اند [9].

این صوفی شاعر، در اول از محضر ارسلان باب تعلیم گرفت. بعد از وفات استادش به بخارا رفته؛ از متصوف و عالم مشهور یوسف همدانی چیزهایی آموخت. در منابع مختلف از داشتن 11 نام و لقب یسوی سخن گفته می شود. اساسگذار طریقه یسوی، اندیشه های فلسفی، اخلاقی و عرفانی خویش را در کتاب هایش- «دیوان حکمت» و «فقرنامه»- انعکاس داده است. شمار حکمت های یسوی در بعضی از منابع به 4400 و در شماری از مآخذ دیگر به 9900 قید شده اند. بنابر روایت ها، یسوی 130 سال زندگانی کرده است [10]. زمان زندگانی احمد یسوی، با دوران حکومت قاره خانی ها و قاره ختایی ها، برابر می آید [10]. نوایی در کتاب خود - نسایم المحبة من شتمیم الفتوت- نام او را به حرمت به قلم نی آورد و در باره اش این معلومات را قید می کند:

شیخ المشایخ سرزمین تورکستان است. مقاماتش عالی و مشهور است و کرامتش، متوالی و نامحصور بوده است. مرید و اصحابش بی غایت و اخلاص و ارادت شاه و گدا در آستانش بی نهایت بوده است. از اصحاب امام یوسف همدانی قدس سره می باشد. با خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس سره صحبت ها داشته است و با خواجه عبدالله و خواجه حسن انداکی قدس سرهما- که هم از مریدان امام یوسف همدانی رحمة الله تعالی اند- نیز ملاقاتهایی کرده است. بسیاری از بزرگان مشایخ روزگار از تربیت یافتگان او اند. و شیخ رضی الدین علی لالا قدس سره، پیش از رسیدن به خدمت شیخ نجم الدین کبری رحمة الله در خانقاه او بود و ارشاد سلوک از او داشته است. مزارش در پسی که مولد و منشأ اوست واقع شده و قبله دعای اهل تورکستان است [5].

#### 7. خواجه بهاءالدین نقشبند و طریقت نقشبندی

خواجه بهاءالدین نقشبند در سال 1318 میلادی در بخارا در محله یی به نام قصر هندوان به دنیا آمد. بعداً از اثر شرافت او این قشلاق به نام قصر عارفان نامگذاری شد. بنابر تأکید بعضی از منابع نسب مبارک ایشان از طرف پدر به حضرت علی کرم الله وجهه و از طرف مادر به حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی می رسد [11].

انتساب این طریقت به حضرت سیدنا بهاءالدین بلاگردان که نسب این بزرگوار به حضرت سید البشر حضرت محمد مصطفی می رسد؛ می باشد. این متفکر بزرگ که غوث زمانه خود بود؛ به مذهب امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت رحمة الله، عمل می کرد و در مسایل معرفتی شیوه «وحدت الشهود» را ترجیح میداده اند. اکثر در حالات «محو» و «سکر» به سر می برده اند. به برترین چکاد معرفت اسلامی رسیده اند [11].

#### 8. خواجه عبدالله احرار نظریه پرداز طریقت نقشبندی

خواجه احرار در تورکستان و خراسان، افزون بر مقام بلند سیاسی و اجتماعی اش، به سبب افکار بلند عرفانی و آثار ماندگارش نیز مورد تکریم و بزرگداشت است. خواجه احرار، با لقب ناصرالدین از نظریه پردازان بزرگ و مرشدان برانزده طریقت نقشبندی- با اساس گذاری خواجه عبید الله است. او بعد از وفات مولانا سعد الدین کاشغری در مقام ارشاد نشست و طریقه نقشبندی را گسترش داد و اساسات تعلیماتی آن را به درجه بلندی رساند. از معلوماتی که فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی در کتابش «رشحات عین الحیات» آورده است؛ دانسته می شود که دوران کودکی خواجه، با فقر و ناداری همراه بوده است. در 12 سالگی مامایش خواجه ابراهیم او را از زادگاهش تاشکینت، جهت آموزش علم و دانش به سمرقند می برد. درین شهر، به آموزش دانشهای مروج زمانش مشغول می شود.

در سده 15 میلادی، شهر هرات- مرکز خراسان، پایتخت تیموریان- به مرکز رنسانس شرق مبدل شده بود. دانشمندان صاحب نام دانشهای مختلف و نیز برانندگان طریقت و تصوف را می شد در این شهر ملاقات کرد. خواجه احرار در 24 سالگی به هرات رفته؛ با نمایندگان طریقت های مختلف که در هرات مسکن گزین بودند؛ ملاقات نمود. یکی از آنان عارف و شاعر مشهور آذربایجانی یعنی سید قاسم انوار- وفات 1433 میلادی بود. این عالم نامبردار تبریزی، همیشه به خواجه احرار التفات می نمود. خودش در این باره می نویسد:

در زمان اقامت در هرات، به حضور حضرت سید قاسم انوار تبریزی تردد داشتیم. آن ذات مبارک خوراک نیم خورده اش را به من تعارف نموده می گفتند: ای شیخ زاده ترکستانی، هم چنانکه این ناخوشان قباب ما شده اند، زود باشد که ندیای تو قیاب تو شود. در زمانی که این سخنان را می گفت؛ من هیچ چیز دنیای نداشتیم. می دانیم که سید مذکور، به خواجه احرار بشارت داده بود که به زودی صاحب مکن و جایداد فراوان خواهی شد. خواجه احرار بعد از 5 سال اقامت در هرات، دوباره به وطنش برگشت با شغل دهقانی مصروف شد. در مدتی اندک یکی از صاحب ثروتان مشهور تورکستان شد. بنا به گفته یکی از سررشته دارانش، املاک زراعتی او از 1300 قطعه محدوده بیشتر شده بود. عبدالرحمن جامی درین مورد می گوید:

هزارش مزرعه در زیر کشت است  
که زاد رفتن راه بهشت است

به همین گونه حضرت نوایی در منظومه «حیرت الابرار» اشاره یی به ثروت بیکران او دارد:

ملک جهان مزرعی، دهقانی اول  
بلکه جهان ملکی نگهبانی، اول

ساله تیموری، به صورت کل، به حضرت خواجه عبید الله احرار احترام بیش از حد قایل بوده اند. به خصوص حرمت و احترامی که ابوسعید کورگان و فرزندانش به او داشتند بی حد و قیاس بود و به هیچ یک از مشایخ روزگار شان آن مرتبه حرمت قایل نبودند.

بر اساس روایت ها، خواجه احرار به ابوسعید کورگان بشارت داده بوده است که به سلطنت خواهی رسید. زمانی که خواجه احرار به خواهش شاه به مرو سفر می کند، شاه، بسیار مسافه ها را جهت استقبال او پیموده؛ از او پذیرایی کرده است. جامی در کتابش به نام «سلسله الذهب» به این حادثه چنین اشاره می کند [7].

یافت از التماس شاه جهان  
از سمرقند سوی مرغغان  
شاه با کبریا و جاه و جلال  
رفت فرسنگ ها به اسقبال  
قرن ها دور آسمان گردد  
تا چو او اختری عیان گردد

#### 9. صوفی الله یار (1616 - 1706 میلادی)

صوفی الله یار فرزند الله قل در مینگ قشلاق در نزدیک سمرقند به دنیا آمد. او در درگاه شیخان جویبار و مسجد و خانقاه آنان تعلیمات عرفانی را فرا گرفت و بعدها در مدارس دیگر، به تعلیمات خویش ادامه داد تا حدی که خودش به یکی از مراجع عرفان و پیشوای مذهبی تبدیل شد و به مقام شیخی رسید [5]. صوفی الله یار، افکار، اندیشه ها و پنداشت های عرفانی خود را در کتابهایش- تحفة الطالبین، مخزن المطعین، ثبات العاجزین، مسلک المتقین و مراد العارفین گنجانیده است [5]. او مدتی هم به صفت آمر باجخانه در اداره دولتی کار کرد و به صفت مأمور جمع آوری مالیه، در بخارا در زمان حاکمیت عبدالعزیز خان ایفای وظیفه نمود. این شغل را زیاد ادامه نداد و به فکر اندوختن دارایی و ثروت نشد. دوباره، به آموزش علم و عرفان و تصوف و ایجاد آثار ادبی و عرفانی روی آورد. بی وقفه ایجاد کرد و به عارفی مشهور و صوفی نامدار مبدل شد و آثار ماندگار از خود به یادگار گذاشت [12].

صوفی الله یار با جدیت و جهد تمام، از آمیزه ادبیات عرفانی و ادبیات ممتاز اوزبیکی، سبک خاصی به خود، ایجاد کرد که در آثار دیگر عارفان شاعر این سبک دیده نمی شود. صوفی الله یار، شاعر و عارف ذواللسانین است. او به زبانهای دری و اوزبیکی، آثار مهمی در زمینه عرفان و تصوف، و نیز گسترش تعلیمات اسلامی، ایجاد کرده است. سمت و سوی آثارش، همدین زمینه هاست. موضوعات اساسی آثار صوفی الله یار عبارت از: ترس از قیامت،

عذاب قبر، عذاب دوزخ، مصیبت هایی که دنیا دوستی بر سر آدمی می آورد؛ تبلیغ تقوا، ریاضت، ترک دنیا، سلطان سایه خداوند بر روی زمین است، اطاعت بی چون و چرا از اوامر شیخان و پیشوایان دینی، می باشد. مزارش، در قیشلاق دینو ولایت سرخان دریا در جمهوری اوزبیکستان است [5].

### 10. بابارحیم مشرب

بابارحیم مشرب در سال 1660 میلادی 1050 هجری در یک خانواده بافنده و قصاب به نام ولی بابا به دنیا آمد. در کتاب پرداخته شده به نام «قصه مشرب» یا «دیوانه مشرب»، آمده است که کودکی او با بسیار رنج و مرارت گذشته؛ خانواده او از نگاه اقتصادی سخت در تنگنا بوده است [11]. پدرش او را جهت فراگرفتن تعلیمات به آخوندی به نام ملا بازار تسلیم کرد. مدتی نزد او درس خواند. به سبب استعداد برتری که داشت، در مباحث دینی و عرفانی، بر ملا بازار غلبه می کرد. از همین سبب، ملا بازار، جهت نجات از دست بابارحیم، او را به کشمیر به حضور صوفی مشهور به نام صوفی ایشان (هدایت الله آفاق خواجه) فرستاد. در 23-24 سالگی به کاشغر رفت. هفت سال در آنجا حیات به سر برد. به سبب روح عاصبی که دارد؛ با آفاق خواجه نیز در می افتد و او را به گونه مجرم خوانده و به سختی مجازات می کند و برای همیشه از نرینگی می اندازد. در سال 1673 میلادی از کاشغر به نمندگان می آید. مادرش که درین زمان مریض و زهیر بود؛ وفات می کند. این واقعه در کتاب «قصه مشرب» چنین بازتاب یافته است:

بینوا دور من بو باغ ایچره آنهمدین ایریلیب

میهن یتیم بولدم نی تائی؟ قالدی قناتیم قیریلیب!

ترجمه: از مادرم جدا شدم و در این باغ بینوایی بیش نیستم. یتیم شدم و بالم شکسته شد.

بعد از این حادثه، زندگانی ناآرام و ناقرار مشرب آغاز می گردد. او به خراسان و هند و کشمیر سفر می کند شهر به شهر و کوی به کوی گشت و گذار دارد و شعر می آفریند و سیر آفاق و انفس می کند. در نهایت در سال 1711 میلادی در قندوز - به روایتی در بلخ - به فتوی ملاها و امر محمود بیگ قتل - حاکم بلخ و قندوز - به دار آویخته می شود [13].

مشرب، با آثار و آفریده های خود، یکی از سیما های پیشتاز و اثرگذارهای مهم ادبیات اوزبیک در نیمه دوم قرن 17 و نیمه اول قرن 18 میلادی می باشد. مشرب شاعری است عصیان مشرب، آزاد اندیش و منتقد. او در برابر هر گونه بی عدالتی عصیان می ورزد. همه انسان ها را با هم برابر میدانند. منتقد سرسخت ریاکاری و تزویر است. از همین سبب هاست که شعر او در ادب اوزبیک از وزنه خاصی برخوردار است. در بعضی از کتب، هویت تاریخی او در هاله ای از ابهام قرار دارد. به این معنا، گفته می شود که شخصیتی یا شاعری به نام مشرب وجود فزیک نداشته است. هر شاعری که قصد انتقاد و عصیان را داشته؛ اشعار خویش را به نام مشرب امضا کرده است.

نام بابا رحیم مشرب، در تذکره های نوشته شده در بین سده های 17-19 میلادی، به صفت شاعری متصوف و شخصیتی حقیقی ذکر می گردد. نویسنده گانی چون عشاق باغستانی در «تذکره قلندران»، حکیم خان توره در «منتخب التواریخ» و میرزا عالم خان تاشکندی در «انساب السلاطین» از مشرب یادکرد هایی دارند.

### جهان بینی مشرب

موضوع جهان بینی مشرب، اثرگذاری او در ادب اوزبیک، مقایسه اشعار او با اشعار شاعران و متصوفان دیگر، پیدا کردن وجوه اتفاق و افتراق بین این آثار، بحثی دراز دامن و فرصتی بیشتر می خواهد. با این هم به گونه مختصر گفته می توانیم که آثار و آفریده های مشرب، از آثار و آفریده های همطرازانش به کلی فرق می کند. طوری که اشاره شد؛ او عصیان کار است، منتقد است و آزاد اندیش.

از همین سبب هاست که سرنوشت، او را بر سر چوبه دار می کشاند و سرنوشتی همسان سرنوشت حسین منصور جلاج و عماد الدین نسیمی شاعر قرن 9-8 هجری برایش رقم می زند [14]. اشعار مشرب به زبانهای اوزبیک و دری - مشرب مانند اکثر شاعران اوزبیک زبان، شاعر ذواللسانین است. در باره انسان و خصوصیات بارزه او، پی بردن به این ویژه گی ها، به تعبیر دیگر "رسیدن به مرحله خود شناسی" نکته های قابل دقتی حضور یافته اند. بابا رحیم، در اشعار خود، همزمان با طرح نظرات عرفانی-فلسفی، دوستی و صمیمیت، محبت بین انسانها، گذشت و مروت را تبلیغ و تلقین نموده. با بی عدالتی، خرافات، ریاورزی، به مبارزه بر می خیزد. همین روحیه اشعار او سبب می شوند که مشرب، به چوبه دار برود. این ویژه گی حیات و آثار او، شخصیتی محبوب در همه زمانه ها از او ساخته است و از این جهت سخت قابل احترام صوفیان راستین و ادیبان واقع بین و خواننده گان نکته چین است [12].

### 11. نتیجه گیری

قابل تذکر است که زبان و ادبیات اوزبیک یکی از زبان های غنی در سطح جهانی به شمار می رود که با ویژگی های خاص خود در حال شناسایی بیشتر است. متصوفان اوزبیک، در درازای تاریخ ادبیات غنی و کهن ما، با آثار اثر گذار شان در هر زمانه بی و در هر گونه شرایطی، از مردمان عادی حمایت کرده؛ با ریا و تلبیس و عادات ناپسند غیر انسانی، ظلم و بی عدالتی به مبارزه برخاسته اند. آنان به منظور آگاه ساختن خوانندگان آثار شان از دنیا و آخرت و نشان دادن راه درست و ایماندار و صداقت، نقش فعالی در پرورش انسان مفید قرار گرفته اند و مردم را به دوستی و برادری و اتفاق دعوت کرده اند.

### References

- [1] S. Aminyar, "Uzbek historical literature," *Kabul, Afghanistan*, 1394.
- [2] Al-Kashgari, *Turkish language court*. Ankara: Turk Dil Qoromo, 2015.
- [3] Uzbekistan National Encyclopedia C, *National encyclopedia of Uzbekistan*. Tashkent: Authors, 2000.
- [4] Z. Ishanch and M. Cocaine, *Uzbek cultural literature*. Faryab: Faryab State of Education, 1374.
- [5] B. Toureyev, "Buyuk Yurt Allameh Lori (Signs of the Great Land)," *Tashkent, Uzbekistan*, 2018.
- [6] B. J. Tuxhlyov and B. Ahmadwa, "Literature collection 1," *Tashkent Bayaz*, 2018.
- [7] B. J. Tuxhlyov and B. Ahmadwa, "Literature collection 2," *Tashkent Bayad*, 2018.
- [8] K. Y. H. Zumradi, "Critical review of the situation and works and narrations," vol. 14, pp. 55-54, 1385.
- [9] S. Sajjadi, *Introduction to the foundations of mysticism and Sufism*. Tehran: Samat Publications, 1385.
- [10] S. Jozjani, *Sufism and man*. Kabul: Saeed Publications, 2012.
- [11] A. Ishrat, *Sufism and sufi terms*. Kabul: Al-Azhar Publications, 1391.
- [12] Alishir Navai Dictionary, *Authors group*. Tashkent: East of Publications, 2016.
- [13] B. Bar and L. Start, *Tuzla Tib Qat Publishing house of Mohammad Kazem Mini*. Kabul: Al-Azhar Publishing House, 1394.
- [14] Y. Mullah, *Netarikh of Uzbek Turkish literature* vol. 1. Pakistan: Burhanuddin Namagh Shahrani, 1379.